

ادبیات

و تاریخ نگاری آن

طه حسین

ترجمه موسی اسوا



شرمس



بسم الله الرحمن الرحيم |

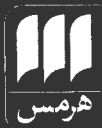
سرشناسه: حسین، طه، ۱۸۸۹ - ۱۹۷۳ م. Husayn, Taha
 عنوان و نام پدیدآور: ادبیات و تاریخ نگاری آن / طه حسین؛ ترجمه موسی اسوار.
 مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۳۹۹
 مشخصات ظاهری: ۸۸ ص.
 شابک: ۹-۲۰۸-۴۵۶-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: ادبیات عربی -- پیش از اسلام -- تاریخ و نقد
 موضوع: Arabic literature -- History and Criticism -- To 622
 شناسه افزوده: اسوار، موسی، ۱۳۳۲ - ، مترجم.
 رده بندی کنگره: PJA۲۰۹۰
 رده بندی دیویی: ۸۹۲/۷۰۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۶۱۹۴۵۶۷

ادبیات

و تاریخ نگاری آن

طه حسین

ترجمہ موسیٰ اسوار



ادبیات و تاریخ نگاری آن

طه حسین
ترجمه موسی اسوار

طراح جلد: حبیب ایلون

چاپ اول: ۱۳۹۹

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان ولی عصر، بالاتراز میدان ونک، شماره ۲۴۹۳

تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



فهرست

پیشگفتار.....	۱
۱. درس ادبیات در مصر.....	۷
۲. راه و روش اصلاح.....	۱۸
۳. فرهنگ و درس ادبیات.....	۲۵
۴. ادبیات.....	۳۰
۵. رابطه ادبیات و تاریخ ادبیات.....	۴۶
۶. ادبیات انشایی و ادبیات توصیفی.....	۴۷
۷. معیارهای تاریخ ادبی.....	۵۱
(۱) معیار سیاسی.....	۵۱
(۲) معیار علمی.....	۶۰
(۳) معیار ادبی.....	۶۷
۸. تاریخ‌نگاری ادبیات عربی کی دست خواهد داد؟.....	۷۳
۹. آزادی و ادبیات.....	۷۷

پیشگفتار

آگاهی از تجارب ملل دیگر در تدوین تاریخ ادبی به اختیارِ راست‌ترین و روشن‌ترین راهِ تاریخ‌نگاریِ ادبیّاتِ ملی کمک شایان می‌کند. تأسی به پیشگامان تحقیق در فرهنگ‌ها و زبان‌های دیگر اگر سنجیده و معطوف به اقتضانات علمی باشد، در غنا و توفیق پژوهش مؤثر است. این تأثیر وقتی اهمّیت مضاعف پیدا می‌کند که تجربهٔ مورد استناد از حوزه‌ای باشد که با قلمرو و خصلت‌ها و خصایص فرهنگی و زمینه‌های تاریخی و سیاسی و اجتماعی ما روابط ریشه‌دار و مطابقات بالنسبه تام دارد، خاصّه اگر صاحب تجربه صاحب‌نظری روشن‌بین و ژرف‌اندیش و، از حیث اهلّیت علمی و ذوق ادبی و قوّه تمیز و ملکهٔ تشخیص، زبانزد و نبوغ ادبی او مسلم باشد. گفتار برگزیدهٔ پیوست از طه حسین، ادیب معروف مصری، و ناظر به چگونگی تدوین تاریخ ادبیّات در زبان عربی است.

طه حسین، ادیب و ناقد و محقق بزرگ، به سال ۱۸۸۹، در دهکده‌ای از توابع مَغاغه در استان مِثیا در صَعیید مصر (مصر علیا)، متولّد شد. در سه‌سالگی، در پی ابتلا به چشم‌درد، بینائی خود را از دست داد؛ اما نبوغ

او، از همان دوران کودکی، مشهود بود. تحصیلات ابتدایی را، به سائقه فراگرفتن قرآن، در مدرسه دهکده آغاز کرد و، در نه‌سالگی (۱۸۹۸)، قرآن را از بر کرد. از سال ۱۹۰۲ تا سال ۱۹۰۸، در دانشگاه الازهر، به تحصیل زبان و ادب عربی و علوم اسلامی پرداخت و، از سال ۱۹۰۸ که دانشگاه قدیم مصر تأسیس شد، بدان‌جا راه یافت و، علاوه بر تلمذ نزد استادان خارجی دانشگاه، زبان فرانسه را آموخت، و، در سال ۱۹۱۴، با نوشتن رساله دکتری خویش به نام ذِکْرِی اَبی العلاء (یادکرد ابوالعلاء مَعْرِی)، نخستین فارغ‌التحصیل دوره دکتری این دانشگاه شناخته شد. در همین سال، به عنوان بورسیه دانشگاه مصر، به فرانسه رفت و، نخست در دانشگاه مونپلیه سپس در دانشگاه سوربن، تحصیل کرد و، در سال ۱۹۱۸، با دفاع از رساله خود درباره فلسفه اجتماعی ابن خلدون، به اخذ درجه دکتری توفیق یافت. وی، در سال ۱۹۱۹، به مصر بازگشت و تا سال ۱۹۲۵، در مقام استاد تاریخ قدیم (یونان و رم)، در دانشگاه مصر تدریس کرد و، از این سال به بعد، استاد تاریخ ادبیات عربی در دانشکده ادبیات آن دانشگاه شد.

طه حسین، در سال ۱۹۲۶، اثر معروف خود به نام فی الشعر الجاهلی (درباره شعر جاهلی) را منتشر کرد که، به سبب انکار شعر جاهلی در آن، سخت جنجال برانگیز شد. وی در سال ۱۹۲۸، رئیس دانشکده ادبیات و، در سال ۱۹۴۲، به معاونت وزارت فرهنگ منصوب شد. سپس دانشگاه اسکندریه را تأسیس کرد و ریاست آن را بر عهده گرفت.

طه حسین، در سال ۱۹۵۰، مقام وزارت فرهنگ مصر را احراز کرد و، در دوران وزارت خویش، آموزش ابتدایی و متوسطه و فنی را مجانی

ساخت. همچنین در صدد برآمد آموزش عالی را نیز رایگان سازد. وی، از سال ۱۹۵۲ به بعد، فقط به کارهای ادبی و تحقیقی پرداخت و، در سال ۱۹۷۳، درگذشت.

طه حسین، در تأسیس دانشگاه‌های عین شمس و اسیوط، انستیتوی تحصیلات اسلامی مادرید، و مدرسهٔ زبان‌های خارجی قاهره نیز ذی‌نقش بود. وی، علاوه بر اخذ درجهٔ دکتری از دانشگاه‌های سوربن و قاهره، دارای درجهٔ دکتری افتخاری از دانشگاه‌های کیمبریج و مادرید و آتن و رم و لیون و مونپلیه و نیز نشان لژیون دونور فرانسه بود و، افزون بر ریاست فرهنگستان زبان مصر و کمیتهٔ فرهنگی جامعهٔ عرب، عضویت فرهنگستان فرانسه و فرهنگستان تاریخ مادرید را داشت و نیز عضو فرهنگستان‌های دمشق و بغداد و رم بود.

آثار او متعدد و در حوزه‌های نقد و تاریخ و ادب و فرهنگ است. از آن جمله است: یادکرد ابوالعلاء مَعْرَى؛ رهبران اندیشه؛ سخن چهارشنبه‌ها (سه جلد)؛ دربارهٔ شعر جاهلی؛ دربارهٔ ادب جاهلی؛ آن روزها؛ در پیرامون سیرهٔ نبوی (سه جلد)، با ابوالعلاء مَعْرَى در زندانش؛ همراه با مُتَنَبِّی (دو جلد)؛ از شعر و نثر؛ آئینهٔ اسلام؛ عثمان؛ علی و فرزندان؛ فلسفهٔ ابن خلدون (به زبان فرانسه)؛ درس‌های تاریخ کهن؛ آیندهٔ فرهنگ در مصر. شماری از این آثار به چندین زبان، از جمله فارسی، ترجمه شده است.

طه حسین این گفتار را، در ۱۹۲۷ — و ما هنوز پس از نزدیک به یک قرن به او نرسیده‌ایم — در صدر کتاب معروف خود، دربارهٔ ادب جاهلی^۱، املا

۱. «الأدب و تاریخه»، فی الأدب الجاهلی، چاپ نوزدهم، دارالمعارف، قاهره ۲۰۱۱.

کرده است. مقصود او نقد روش‌های مرسوم و متعارف در تألیف و تدریس تاریخ ادبیات در مصرِ زمان او بوده است. این نقد هرچند، از یک سو، در پاره‌ای جنبه‌ها تند و بی‌پروا و، از سوی دیگر، کمال‌طلب و ناظر به موارد مصداقی در نظام آموزشی قدیم در مصر است، از حیث تأکید بر صحیح‌ترین روش‌های پژوهش و تتبع در تاریخ‌نگاری ادبیات و اقتضانات علمی و ذوقی آن، و لزوم پرهیز از مسامحه و آسان‌پنداری در تدریس و تدوین تاریخ ادب، روش‌نگر و راه‌گشاست. بی‌تردید، تأکید بر معیار ادبی، شناخت روش‌های جدید پژوهش علمی، آگاهی از زبان‌های کهن، تسلط بر زبان‌های زنده، احاطه بر تاریخ و فرهنگ و ادب ملل مسلمان، تعمق در نقد ادبی، شناخت متون صحیح و جنبه‌های زبانی و بلاغی آنها، آگاهی از معتبرترین منابع تحقیق، و اتصاف به وسعت دید و روحیه علمی و ذوق ادبی و تخصص و دانش نه تنها در تاریخ‌نگاری ادب عربی بایسته است بلکه به لحاظ تطابق جنبه‌ها و جهات بسیاری از ادبیات عربی با ادب فارسی، خاصه در شناخت متون و قرائت آنها و استناد به منابع و استفاده از ذخایر مشترک فرهنگی و تقسیم‌بندی ادوار ادبی و تعامل فرهنگیِ ابنای دو زبان و تداخل حوادث بر آنان و تأثرات تاریخی مشترک، محلّ تأمل و درخور اعتناست. هرچند ظرف زمانیِ املاي این گفتار و فقر منابع تاریخ ادبی در آن دوره نباید از نظر دور بماند، هنوز بسیاری از رهنمودها و راهکارهای مؤلف بر همان قوت و وجاهت علمی است.

ناگفته نماند که، در امالی طه حسین، به مقتضای طبیعت آن، تکرارهایی راه یافته که، به هر روی، قابل اغماض است. پانوشتهای متن ترجمه، جز آنچه مشخص شده، از مترجم است.

امید است مطالعه این گفتار در کار بستِ روش‌های مناسب در تدریس و تدوین تاریخ ادبیات مفید افتد.

م. اسوار

اسفند ۱۳۹۳

۱. درس ادبیات در مصر

در چنین ماهی از سال ۱۹۱۵ مقدمه یادکرد ابو العلاء معری را املا می کردم. آن زمان قصد آن داشتم که این اثر را منتشر کنم. در آن مقدمه، این نظر را آوردم که در تدریس ادبیات در مصر دو مکتب بوده است. یکی مکتب قُدمّا که استاد شیخ مَرْصَفی^۱ نماینده آن بود. استاد، برای شاگردان خود در دانشگاه الأزهر، دیوان الحَماسه^۲ ابو تمام^۳ یا کامل مَبَرَّد^۴ یا آمالی

۱. سید بن علی مَرْصَفی (وفات: ۱۳۴۹/۱۹۳۱)، مشهور به اَزْهَری، ادیب و لغت‌شناس مصری و از دانشمندان بزرگ دانشگاه الأزهر. از آثار او رَغْبَةُ الْأَمَلِ مِنْ كِتَابِ الْكَامِلِ (در هشت مجلد) در شرح کامل مَبَرَّد و أسرار الحَماسه در شرح دیوان الحَماسه ابو تمام است.

۲. حبیب بن اَوْس (۱۸۸ نزدیکی دمشق - ۲۳۱ موصل)، شاعر عصر عباسی و از جمله بزرگ‌ترین شعرای عرب. در بیست سالگی راهی مصر شد و، چون نبوغ او در شعر جلوه گر گشت، به خواست خلیفه معتصم، به بغداد رفت و شاعر طراز اول دربار او شد. در شعر، جامع سبک قدیم و جدید بود و قدرت تخیل شگرف او در تصویرسازی اعجاز می کرد. علاوه بر دیوان شعر، آثار دیگری دارد که مهم‌ترین آنها دیوان الحَماسه است که، در آن، نفزترین شعرهای شاعران عرب را گرد آورده است.

۳. ابو العباس محمد بن یزید (۲۱۰ بصره - ۲۸۶ بغداد)، ادیب و نحوی و لغت‌شناس بزرگ عرب. او شاگرد مازنی و سجستانی و استاد زجاج و نماینده مکتب بصره در نحو بود. بیشتر شهرت او به کتاب الْکَامِلُ فِي اللَّغَةِ اوست. از دیگر آثار اوست: الْمَذْكُورُ وَالْمَوْثِقُ الْمُقْتَضَبُ؛ إعراب القرآن؛ طبقات النحاة البصريين؛ شرح لامية العرب.

ابو علی قالی^۱ را تفسیر می‌کرد و، در این تفسیر، به راه لغت‌شناسان و ناقدان پیشینِ مسلمانِ بصره و کوفه و بغداد می‌رفت، با گرایشِ شدید به نقد و نوادرِ لفظ و رویگردانیِ شدید از نحو و صرف و آنچه از علوم بلاغت که از هریان بدان مأنوس بودند. دیگر مکتبِ اروپائیان که، در دانشگاه مصر، به همت آقای نالینو^۲ و اخلافِ او از خاورشناسان، ایجاد شد. در این مکتب، از همان شیوه‌ای در تدریس ادبیاتِ عربی پیروی می‌شد که ناقدان و مورخانِ ادبیات، در مطالعهٔ ادبیاتِ زندهٔ اروپایی یا ادبیاتِ کهن اروپا، اختیار می‌کردند. چنین می‌نمود که تفاوت میان دو مکتب بسیار است. نیز می‌دیدم که اگر بخواهیم ادبیاتِ عربی را درست و متقن فراگیریم و به درک روشنِ تاریخِ آن برسیم و مَلَکَةُ نقد و نویسندگی در نهادِ دانشجویان به وجود آوریم و شیوه‌های پژوهشِ ثمربخش را به آنان بیاموزیم، از توجه به هر دو

۱. اسماعیل بن قاسم (۲۸۸ ملازگرد - ۳۵۶ قُرْبُبه)، ادیب و نحوی و لغوی عرب. بیست و پنج سال در بغداد اقامت داشت و، در آنجا، علوم ادب را از ابن دُرَید، ابن الانباری، نِفْطَوَیْه، و دیگر ادیبان عصر آموخت. در سال ۳۲۸ به اندلس رفت و در سال ۳۳۰ در قُرْبُبه سکونت گزید. مشهورترین اثر او التَّوَادِر، معروف به اَمَالِی یا اَمَالِی القالی، (در اخبار و اشعار) است. از دیگر آثار اوست: البارع (در لغت)؛ المقصور و الممدود و المهموز؛ الأمثال.

۲. کارلو آلفونسو نالینو (Carlo Alfonso Nallino) (۱۸۷۲-۱۹۳۸)، خاورشناس ایتالیایی. او در جغرافیا و نجوم اسلامی، تبخّر و، در تاریخِ یمنِ قدیم و خطوط و لهجه‌های آن، تخصص داشت. از سال ۱۸۹۴ تا سال ۱۹۰۲ استاد زبان عربی در ناپل بود. در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۳۱، در دانشکدهٔ ادبیاتِ قاهره، «تاریخِ یمن» تدریس کرد و، در سال ۱۹۳۳، به عضویتِ فرهنگستان مصر درآمد. تحقیقات و کتاب‌های فراوانی به ایتالیایی دارد و از آثار عربی او علم الفلک، تاریخهُ عند العرب فی القرون الوسطی (ترجمهٔ فارسی: تاریخ نجوم اسلامی، کتابخانهٔ ملی، تهران ۱۳۴۹) و تاریخُ الآداب العربیّة است.

مکتب‌گزیری نیست. افزون بر این دو، مکتبِ ثالثی هم بود که مخدوش و بد و شرّ محض بود و همهٔ خیر در آن بود که استادان و دانشجویان را از آن یکسره رویگردان کنند. این همان مکتبی است که در مدرسهٔ عالی قضا و دانشسرا و سراسر دبیرستان‌های مصر متداول بود، که نه از شیوهٔ قدما در نقد بهره‌ای دارد نه از روشِ متأخران در پژوهش بلکه در پی تقلید از اروپائیان است در آنچه تاریخ ادبیات می‌خوانند و، بنابراین، شرح حالی از نویسندگان و شعرا و خطبا و فلاسفه به دست می‌دهد یا تراجمِ احوالِ آنان را از کتاب‌های طبقات — با همهٔ تفاوت‌های آنها — اختلاس می‌کند؛ سپس چیزی از شعرِ شاعر یا نثرِ نویسنده یا بیانِ خطیب در پی می‌آورد؛ آنگاه پاره‌ای از معانی را از هر عصر گرد می‌آورد و، بی هیچ درک و دریافت و احتیاط و دقتی، به هم می‌بافد و بر این ملغمه گاه ادبیاتِ زبان عربی و گاه تاریخ ادبیاتِ زبان عربی نام می‌نهد. عادت چنان بود که استادان ادبیات این نوع مطالب را برای دانشجویان بنویسند و در دسترس آنان قرار دهند و دانشجویان، برای گذراندن امتحان، آن را از بر کنند و، به محض فراغ از آزمون، از آنچه حفظ کرده‌اند رو برتابند یا آن محفوظات از ذهن آنان به در رود و هیچ بهره‌ای، نه کم نه بیش، از آن برنگیرند؛ نه نقد و بحث از آن بیاموزند نه ذوق و نه چیزی در مایهٔ ذوق بهرهٔ آنان باشد بلکه، با این پندار که ادبیات عربی را از بدو خلقتِ آن تا روزگار ما مرور کرده‌اند، خیال می‌بستند که بر علم احاطهٔ تمام یافته‌اند و هیچ چیز از آنان فوت نشده است و دربارهٔ هیچ چیز، نه خُرد و نه کلان، به خطا نرفته‌اند. آنان، به تبعِ این غرورِ بی‌شائبه، به دانشمندان و دانشجویان الازهر از این حیث به دیدهٔ

تحقیر می‌نگریستند که اینان تاریخ ادبیات زبان را مطالعه نکرده‌اند و از عصر جاهلی و ارتزاق شاعران از شعر و حرکت شعر در قبایل خبر ندارند؛ نه با دورهٔ اُمویان و نقیضه‌سرانی‌های جَریر^۱ و فَرَزْدَق^۲ و تکوین علم‌آشنایند نه با عصر عباسی و پیدایش شعر سهل و نثر سیال و ترجمهٔ آثاری از فلسفهٔ یونانی؛ نه از انحطاط ادبیات پس از سقوط بغداد به دست مغول‌ها آگاهی دارند نه از اعتلای آن پس از شکل‌گیری دولت محمدعلی کبیر^۳ در مصر.

در اوایل قرن، اوضاع در مدارس دولتی به همین حال بود. اما رفته‌رفته، در دانشگاه قدیم مصر تحوُّلی ارزشمند رخ داد و، همزمان، به آن هر دو مکتب پرثمر توجه شد. درس ادبیات به مرحوم حِجْنی ناصِف^۴ سپس

۱. جَریر بن عَطِیَه بن حُذَیْفَه حَظَفی (۲۸-۱۱۰)، بزرگ‌ترین شاعرِ هجایوی عصر اُموی. در یَمامه متولّد شد و همان‌جا درگذشت. با فَرَزْدَق و اَخْطَل، دو شاعرِ نامیِ هم‌روزگارِ خود، مُهاجراتِ ممتد داشت. به دربارِ خلیفه عبدالملک بن مروان راه یافت و او را مدح گفت. دیوان شعرِ او حاوی مدح و هجا و مفاخره و غزل و رثاست.

۲. ابو فراس حَمّام بن غَالِب بن صَغَصَه تَمیمی (۳۸-۱۱۰)، شاعر برجسته و مشهور. در یَمامه متولّد شد و در بصره درگذشت. در شعر، از سرآمدانِ عصرِ اُموی بود. داستان مُهاجراتِ او با جَریر در ادب عرب زبانزد است. اهلِ لغت شعرِ او را بس غنی و ارزشمند دانسته‌اند و اشعار او در فخر و هجا معروف است. دیوان شعرِ او بارها، از جمله در ۱۸۷۰-۱۸۷۵ در پاریس، به چاپ رسیده است. مُهاجراتِ او و جَریر در نقاضِ جَریر و فَرَزْدَق (لیدن ۱۹۰۵) چاپ و منتشر شده است.

۳. محمدعلی پاشا (۱۷۶۹-۱۸۴۹)، خدیو معروف و مقتدر مصر و بانی مصر جدید و مؤسس سلسلهٔ خدیوها و سپس سلاطین آن کشور. از ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۸ فرمانروایی کرد و مصر، در عهد او، نهضت کشاورزی و عمرانی و علمی و فرهنگی درخشانی آغاز کرد.

۴. حِجْنی بن اسماعیل بن خلیل بن ناصِف (۱۸۵۶-۱۹۱۹)، ادیب و شاعر و قاضی مصری. در الازهر تحصیل کرد و به تدریس و قضا اشتغال یافت. از نخستین مدرّسان دانشگاه مصر بود و، در سال ۱۹۰۸، ریاست این دانشگاه را بر عهده گرفت. وی همچنین از بنیان‌گذاران

مرحوم شیخ مهدی^۱ و درس تاریخ ادبیات به آقای گوئیدی^۲ سپس آقای نالینو و پس از آن آقای ویت^۳ سپرده شد. در همان حال که گروه نخست ادبیات و متون گوناگون ادبی را به شیوه نقد و تحلیل، با عنایت بسیار به نحو و صرف و زبان و بیان، تدریس می کرد و علاقه به ادبیات کهن و گرایش به مطالعه آن و از بر کردن متون نغزِ متنوع آن را در دل و جان دانشجویان می نشانند و ذوق ادبی و مملکه انشاء را در آنان به وجود می آورد، دیگران، به

→ نخستین فرهنگستان زبان در مصر بود. علاوه بر دیوان شعر، تاریخ الأدب أو حياة اللغة العربیة و مميزات لغة العرب نیز از آثار اوست.

۱. محمد المهدی بن عبدالله بن محمد (۱۸۶۸-۱۹۲۴)، ادیب و مدرّس زبان عربی در مصر. در روستایی از توابع استان شرقیه، از پدری آلبانیایی و مادری کُرد، متولد شد و در الکهر و دارالعلوم (دانشسرا) تحصیل کرد. وی، چندی، شاگرد محمد عبده بود و سپس به تدریس در مدارس و دانشگاه اشتغال یافت. در تألیف مذکرات فی الفقه الاسلامی نیز سهم داشت.

۲. اینیائیسو گوئیدی (Ignazio Guidi) (۱۸۴۴-۱۹۳۵)، خاورشناس ایتالیایی. او به زبان های عربی و سریانی و حیشی مسلط بود و از سال ۱۸۸۵، به تدریس عربی در دانشگاه رم اشتغال داشت. در سال ۱۹۰۸، به دعوت دانشگاه مصر، به تدریس ادبیات عربی در این دانشگاه پرداخت. او را سرآمد خاورشناسان در زبان های سامی می شمردند. از آثار او به زبان عربی مُحاضرات أدبیات الجغرافیا و التواریخ و اللغة عند العرب و المختصر (رساله ای در دانش زبان عربی کهن جنوبی) است.

۳. گاستون ویت (G. Wiet) (۱۸۸۷-۱۹۷۱)، خاورشناس فرانسوی. در زبان های عربی و ترکی و فارسی در مدرسه زبان های شرقی تحصیل کرد. در سال ۱۹۱۲، به دعوت دانشکده ادبیات دانشگاه مصر، به تدریس ادبیات عربی در این دانشکده اشتغال یافت. در سال ۱۹۲۶، مدیر موزه هنرهای اسلامی در قاهره شد و، در سال ۱۹۳۰، به عضویت فرهنگستان علوم مصر درآمد. آثار فراوان دارد. از جمله آنهاست: فهرست کتبی های عربی؛ تاریخ مصر عربی؛ تصحیح المواعظ و الاعتبار مقریزی و ترجمه آن به زبان فرانسه؛ تصحیح مختصر ادربی و ترجمه آن به زبان فرانسه.

روش نو و غربی خود، به دانشجویان می‌آموختند چگونه تتبع و مقایسه و استنباط کنند. این دو روش تدریس مکمل یکدیگر بودند و تأثیر همدیگر را دوچندان می‌کردند و، در دانشجو، مزاج ادبی و علمی خطاناپذیری پدید می‌آوردند که می‌توانست حیات ادب عربی را، به تعبیر حقوقدانان شکلاً و موضوعاً، تغییر دهد.

از دانشگاه قدیم مصر بعید نبود که به این نتیجه و این مآل و سرانجام برسد. اما صدمات جنگ جهانی دامنگیر آن شد و به عسر مالی دچار آمد و در اعضای هیئت مدیره آن اختلاف افتاد و گرایش شدید به صرفه‌جویی پیدا کرد. خواه ناخواه از دعوت از استادان خاورشناس فروماند و ماده تاریخ ادبیات را به درس ادبیات افزود و تدریس هر دو ماده را به عهده مرحوم شیخ مهدی نهاد. مرحوم شیخ مهدی مورخ ادبیات نبود بلکه مردی ادیب بود که می‌توانست قصیده را بخواند و بفهمد و به دانشجویان در فهم آن کمک کند و، در همین فهم، گاه به صواب و گاه به خطا رود. من هرچه را فراموش کنم، نمی‌توانم درسی را از یاد ببرم که مرحوم شیخ مهدی، پس از واگذاری درس تاریخ ادبیات به او، به ما داد. موضوع درس تاریخ ادبیات زبان عربی در اندلس بود و من تازه با درس‌های آقای نالینو و درس‌های ادبیات زبان فرانسه در پاریس آشنا شده بودم. در آن جلسه درس، اختیار از دست دادم و نتوانستم سخنانی را که می‌شنیدم هضم کنم. از جلسه بیرون آمدم و، چندی بعد، در یکی از روزنامه‌ها نقدی تند نوشتم. استاد به خشم آمد و از من به شورای اداری دانشگاه شکایت برد و خواستار مجازات سنگینی برای من شد که از حذف نام من از فهرست دانشجویان بورسیه علمی دانشگاه کمتر

نبود. در این باره، میان اعضای شورا اختلاف افتاد و خیرخواهان، جز به جهد و مشقّت، نتوانستند به مناقشه فیصله دهند و رضایت استاد را جلب و امکان بازگشت مرا به فرانسه فراهم کنند.

دانشگاه درس ادبیّات را به آن روش که در تدریس ادبیّات در مدرسهٔ عالی قضا و دانشسرا مرسوم بود برگرداند. ده سال پیش، در مقدمهٔ یادکرد ابوالعلاء، آرزو کرده بودم دانشگاه بتواند روش ارزشمند و ثمربخش خود را در تدریس ادبیّات و تاریخ آن از سر بگیرد اما افسوس که دانشگاه قدیم در این کار توفیق نیافته است.

از مدرسهٔ عالی قضا و دانشسرا و دبیرستان‌ها هم نه انتظار بود نه امید می‌رفت که روش خود در تدریس ادبیّات عربی را تغییر دهند. چگونه می‌توان به تغییر این روش امید داشت وقتی در و پنجرهٔ این مدارس محکم بسته شده است و هوای آزاد به آنها راه ندارد و میان آنها و پرتو نوری که مایهٔ نیرو و جنبش و زندگی است پرده کشیده شده است؛ بر شیوهٔ معهود و در چرخهٔ تکرار مانده‌اند! هر سال همان مکررات سال پیش را نشخوار می‌کنند و مدرّسان به این بازگویی‌ها دل آسوده داشته‌اند و شاگردان از بابت جزوه‌ها خاطر جمع‌اند: آنها را از بر می‌کنند و محفوظات را بر برگهٔ آزمون مصوّر می‌سازند یا در برابر گروه ممتحنان غرغره می‌کنند و، چون از آزمون فارغ گردند، مدرّس و معلّم می‌شوند و جزوه‌های مدرّسان خود را برای شاگردان خویش خلاصه می‌کنند و این شاگردان نیز مطالب را از بر می‌کنند و مصوّر می‌سازند و غرغره می‌کنند و سرانجام مدرک هم می‌گیرند.

نه انتظار بود نه امید می‌رفت که روش تدریس ادبیّات در مدارس